

چکیده:

ورود عرفان و تصوف به حوزه‌ی ادبیات، انقلابی انکارناپذیر است که به همراه اندیشه‌های فلسفی و دینی موجب غنای فرهنگ و ادب ما گشته است. اما از آن جا که هر اندیشه‌ی بشری، به واسطه‌ی نقصان فهم انسانی در معرض انواع انحرافات فکری قرار می‌گیرد، اندیشه‌های عرفانی نیز از این قاعده مستثنا نشده است و درگیری‌های کلامی و مکتبی صوفیه با متشرعین و فلاسفه و متکلمین و تالیفات کتاب‌هایی چون: تلبیس ابلیس و... همه و همه بیانگر این ادعاست. بر این اساس خیزش یک نهضت انقلابی و اصلاح طلب از درون پیکره‌ی صوفیه به نام ملامتیه از اهمیت به سزایی برخوردار است.

این مقاله می‌کوشد تا با رعایت اختصار به تبیین و تشریح آفات و انحرافات دینی و اخلاقی- تربیتی صوفیان و چگونگی ایجاد نهضت اصلاح طلب ملامتیه بپردازد و حاوی دو قسمت است: بیان واژگان کلیدی چون دین، تربیت، آفت و عرفان و تصوف و... و شرح مختصری از اندیشه‌ها و اعمال ملامتیه.

متأثر از زمان و اوضاع و احوال اجتماعی بوده و به مناسبت در معرض خوش گمانی و بدگمانی و حسن استفاده و سوء استفاده قرار گرفته است. صوفیان راستین با گرایش بدان به خدمت خلق و خالق برخاسته و با گفتار و کردار و پندار خویش فتنه‌ها نشانده‌اند و صوفی نمایان به مقتضای مطلوب خود از حقایق آن کاسته و بر شاخ و برگ آن افزوده‌اند. این دگرگونی‌ها سبب پیدا شدن نکات مثبت و منفی در تصوف شده و گرایش یا خصومت مردم را برانگیخته است و به قول مولوی:

اسلامی بوده است. شاید در میان‌های نحله‌های مختلف برآمده از متن جامعه‌ی اسلامی، هیچ نهاد فرهنگی‌ای به اندازه‌ی عرفان و تصوف، رسالت ماوراءالطبیعی دین را بردوش نداشته است. به گونه‌ای که تجلی و ترویج جهان بینی عمیق عرفانی- که بی شک از آب‌سخور دین مایه گرفته است- آن چنان در ساختار فرهنگی و اجتماعی جامعه‌ی اسلامی اثر گذارده که رد پای آن نه تنها در میان خیل روشن فکران، بلکه در میان توده‌ی عوام مسلمانان نیز متجلی است. با وجود این، تصوف و عرفان مثل هر نظام فکری دیگر

♦ سیدعلی قاسم‌زاده
اسلام‌شهر

کلید واژه:

آسیب‌شناسی، دین، تربیت، عرفان و تصوف، ملامتیه، سلاسل تصوف، قلندریه، جلالیه، مداریه

مقدمه

عرفان و تصوف به عنوان یک مکتب و نهاد اجتماعی و تجربه‌ی شخصی، همواره یکی از غنی‌ترین و مایه دارترین نحله‌های

آسیب شناسی دینی و تربیتی از دیدگاه ملامتیه



آن که گوید جمله حق است ابلهی است
وان که گوید جمله باطل آن شقی است

۱ - شرح واژگان

دین مجموعه‌ی قواعد الهی برای تعالی و کمال انسان‌ها و راه رسیدن آدمی به مبدأ تکامل و موطن اصلی خویش است و در واقع «مجموعه‌ای از گزاره‌های حقیقی و واقع نما درباره‌ی اجتماع و انسان و نیز مجموعه‌ای از آموزه‌های دستوری و ارزشی است که جهت تنظیم مناسبات انسان با جهان و انسان‌های

دیگر، از طریق پیامبران از سوی خداوند یا به تنفیذ وحی توسط عقل سلیم آدمی، دریافت می‌شود. ^۱ و اصولاً آن را می‌توان از دو دیدگاه نگریست: «نگاه شریعتی و نگاه تربیتی.»

نگاه شریعتی همان نگاه زاهدانه به دین است و نگاه تربیتی، نگاه عارفانه و عاشقانه. پر واضح است که نگاه تک بعدی یا دوآلیستی و افراطی به دین، خود مخل و آفت زاست؛ بدان گونه که نگاه آمرانه و خائفانه‌ی محض به دین و پی‌گیری دین

زاهدانه و رواج نگاه خوفناکانه به خدا و خالق باعث جنبش دین‌گریزی و بیزاری دینی عامه می‌گردد؛ آفتی که همواره از صدر اسلام، پیغمبر اکرم (ص) به مبارزه با آن پرداخته؛ و به دلیل دفع چنین آفتی بود که امام علی (ع) با خوارج به مبارزه پرداخت. از سوی دیگر نگاه مفرط عارفانه به دین، رجای مطلق به بخشش ازلی، تصور این که بین عبد و معبود رابطه‌ای عاشقانه برقرار است و دست‌آویز قرار دادن شعار «هیچ آدابی و تربیتی مجو» برای وصال به خداوند، خود موجب شریعت‌گریزی و

لذت طلبی نفسانی و خود باوری و خداشناسی کاذب - که مقدمه‌ی لائیسیم (بی دینی) است - می گردد.

۲- چگونگی شکل گیری ملامتیه:

عرفان و تصوف با زهد آغاز گشت و ریاضت و خودسازی اساس کار صوفیان اولیه بود. بنابراین اقبال و احترام عموم به چنین جماعتی - که در خلوص نیت و با کمال اخلاص به جانب حق، روی آورده و به کفاف اندک و رزق مقسوم خو گرفته بودند - روز به روز بیش تر می شد؛ جماعت بی آزاری که در کنج انزوا و خلوت به تحمّل شداید و سختی ها می پرداختند و بنای کار خود را بر «صمت، صوم، زهد، عزلت و ذکر مدام» استوار کرده بودند. با گسترش روز افزون

اندیشه های آنان به سایر نقاط جامعه‌ی اسلامی از جمله ایران، تحولات عمده‌ای در اساس فکری صوفیه ایجاد گردید که سرآغاز درگیری های کلامی آنان با دیگر نهادهای فکری گشت. به گونه‌ای که برخلاف اوان کار - که می کوشیدند بر مبنای احکام شریعت و حتی فراتر از آن گام بردارند - شریعت را دست آویزی برای رسیدن به مقاصد فکری خویش قرار دادند. از این جا بود که جدایی خود را از سایر نهادهای فکری اسلام چون فقها، متکلمین، متشرعه، فلاسفه اعلام کردند و در جایی که کارشان با ظاهر شریعت موافقت نداشت، یا ظاهر شریعت را تأویل می کردند یا طرز کار خود را توجیه می نمودند. بدین سبب هم متشرعه - که اهل سنت و جماعت بودند - خود را از آن ها کنار کشیدند و هم علما - که اهل استدلال و معرفت بودند - آن ها را گمراه می شناخته اند.^۲

با وجود این، عالم گیر شدن آوازه‌ی صوفیان زاهد، علاقه و تمایلات بسیاری در گرایش به آن ها ایجاد کرد و سلیقه های متنوعی به علم عرفان و اندیشه های مکتبی آن ها راه یافت و ایرانیان مکتب عاشقانه را پایه گذاری کردند. کم کم دسته های مختلف صوفی، برای جلوگیری از خبط و اشتباه مردم، به ایجاد نظام و دستگاهی برای انسجام هم فکران خود روی آوردند و به تناسب آن برای مبتدیان و طالبان، به تنظیم قواعد و دستورات نظری و عملی همت گماشتند.

در این میان، عامه - که با سخنان غریب و متکلف متکلمان، نا آشنا بودند و احادیث و اجتهاد فقها و امر و نهی آن ها را مانعی در جهت پیش برد امیال خویش و مطابق ذوق خود نمی دیدند - به صوفیه تمایل بیش تری نشان دادند. بدین ترتیب کانون مریدپروری و بازار رقابت برای جذب بیش تر عامه، گرم شد. این رقابت آنان را به مریدپروری و خانقاه سازی کشانید و موجب تشّت و

تکثر شد. در این بازار و انفسا، ظرفیت تنگ مایه‌ی برخی مشایخ صوفی و مریدان صوفی نما - که برای اعتقاد خلق وارد گود شده بودند - درفش اخلاص و صداقت صوفیان راستین را متزلزل کرد و بذر نفاق و دورویی را در جامعه پراکند. با ریشه دوانیدن تفکر مرید پروری - که مشایخ ترویج آن را مهم ترین عامل در جهت توجه بیش تر خلق می دانستند - احساس خود برتری بینی و خودخواهی صوفیه به اوج خویش رسید و همین احساس عملاً عرفان و تصوف را به بازاری شدن و عرضه شدن در قالب کالا کشانید. ابوالقاسم قشیری (۳۷۶-۴۶۵ ه. ق) در مقدمه‌ی رساله‌ی خویش در این باره بیان داشته: «واندر طریقت فترت پیدا آمد، لا بلکه یکسره مندرس گشت. به حقیقت پیرانی که این طریقت را می دانستند، برفتند و اندکی به سیرت و طریقت ایشان اقتدا کنند. ورع برفت و بساط آن، بر نوشته شد و طمع، اندر دل ها قوی شد و بیخ فرو برد و حرمت و شریعت، از دل ها بیرون شد.»^۳

هجویری در کتاب ارزنده‌ی «کشف المحجوب» آشکارا به حضور صوفی نمایان در اجتماع اشاره می کند: «صوفی آن بود که از خود فانی بود و به حق باقی، از قبضه‌ی طبایع رسته و به حقیقت پیوسته و متصوف، آن که به مجاهدت، این درجه را می طلبد و اندر طلب، خود را بر معاملات ایشان درست همی کند و مستصوف، آن که از برای منال و جاه و حظ دنیا خود را مانند ایشان کرده باشد و از این هر دو و از هیچ معنی خیر ندارد.»^۴ دور شدن تدریجی صوفیان از خلوص و معنویت و تمایل به مرید پروری، زمینه را برای ورود پخته خواران بیکاره به خانقاه باز کرد. بدین سبب صوفیه به شکم پروری و پر خوری معروف گشته اند. چنان که مؤلف تبصرة العوام، به طعنه در باب شکم خواری آن ها می گوید: «... و صوفی باشد که در سمرقند بشنود که در مصر، خانقاه کرده اند و



آن جالوت بسیار به خلق می دهند، از سمرقند قصد مصر کند.^۵

روشن است ورود و وجود چنین جرنومه هایی برای حقیقت طلبان راستین، تا چه اندازه ناگوار و ناراحت کننده بود:

صوفیان را ز بی راندن کام

قبله شان شاهد و شمع و شکم است (سنایی)
بدون تردید از جمله آفات اولیه ی این اتفاق، ریاکاری، تملق پروری و بسنده کردن به نام و ننگ بود. مستملی بخاری می نویسد:
«تا حال برگشت و خلقی پدید آمدند که از تصوف به نام صوفی، بسنده کردند و گرد باطن هیچ معنی نبود روا داشتند و اگر خلق ایشان را صدیق خوانند، بسنده کردند و در باطن، زندیقی بار، زندگی کردند، «فصارالتحقیق حلیه و التصدیق زینة» تحقیق پیدا گشت و تصدیق آرایش گشت؛ یعنی چنان که پیشینان، تحقیق باطن دانستند، حلیه و لباس، چنان داشتند تا خلق از سر ایشان، خبر ندارند. باز متأخران پیامدند، تحقیق یک سو نهادند و خویش را به لباس بیاراستند تا خلق، ایشان را از جمله عارفان شمرند و آن که بزرگان بودند، تکلف کردند تا خلق از ایشان، اعراض کردند.»^۶

در این هنگامه بازار شطح و طامات نیز گرم شد و «دعاوی که در بین امواج رد و قبول عامه گاه به اوج قدوسیت می رسیدند و گاه در ورطه ی کفر و ارتداد و سالوس غوطه ور می شدند.»^۷ رواج یافت؛ و این خود مقدمه ی زوال شعور عارف و برتر انگاری او از دیگران شد و از موانع و حجاب هایی بود که آنان را از رسیدن به مقصد باز داشت. جای تردید نیست همین شطح و طامات نیز - که گاه از سر صدق و غلبه ی سکر بروز می کرد - در کاسته شدن وجهه ی اقبال صوفیان در نزد عموم تأثیر عمیقی داشته است؛ چرا که شطح و طامات بایزید به گونه ای که با شنیدن صدای الله اکبر، ندای «انا اکبر منه» و «سبحان ما اعظم شأنی» سر می داد، نه تنها در مذاق هیچ

مسلمان شریعت

مداری، خوشایند نبود بلکه

خود مایه ی دردسر جماعت صوفیه نیز گشته بود.^۸ و شاید علت اصلی تکفیر حلاج به قول دکتر زرین کوب، عدم رعایت اصول صوفیه و احوال عامه بوده است؛ و به قول حافظ:

گفت آن یار کزو گشت سردار، بلند

جرمش این بود که اسرار هویدا می کرد

چه بسا نسبت های ناروای مدعا گونه ای که خود صوفیه به مشایخ می دادند، به گفته ی غزالی «جز انهدام شرایع و تطبیق آن ها بر رأی و میل اصحاب رأی پی آمد دیگری نداشت.»^۹ دل بستن به کرامات و آرام گرفتن به آن، از دیگر آفت های صوفیان است: «تا یکی از بزرگان چنین گفته است که بت اندر عالم بسیار است. یکی از آن بتان، کرامات است. کافران که به بت تعلق کنند، اعدا باشند و چو از بت تبرا کنند اولیا گردند. بت عارفان کرامات است. اگر با کرامات بیارامند، محبوب گردند و معزول؛ و اگر از کرامات تبرا کنند مقرب و موصول گردند... پس هر که خویشتن را مستحق کرامات بیند، قدم بر آن مقام نهاد که ابلیس نهاد که گفتا ناخیر منه»^{۱۰}

از دیگر آفت های دامن گیر صوفیان، اتکا به طاعات و عبادات و به قول خود آن ها گرفتار شدن در «حجاب های نورانی» بود، چنان که در شرح تعریف، آمده: «عام، بیش تر در معصیت راه گم کنند و خاص، بیش تر در طاعت راه گم کنند و دلیل بر آن که از معصیت به خدا راه توان بردن، جادوان فرعون که جادوی ایشان، سبب ایمان شد و دلیل بر آن که از طاعت راه گم کردن، ابلیس است که به عز طاعت، بدبختی یافت تا جهانیان بدانند که به هیچ چیز آرمیدن روی نیست. بنده از معصیت گریزان باید؛ یعنی ندامت و عذر و از طاعت گریزان؛ یعنی نادیدن طاعت تا در هر دو حال با حق تعالی بماند؛ و چون با چیزی جز حق آرام گیرد، بیش به حق راه

نیابد.»^{۱۱}

از نزدیکی به

مراکز قدرت و جاه طلبی

برخی، از صوفیان که بگذریم:^{۱۲}

خرقه پوشان مزور سیرت سالوس ورز

خویشتن را سخره ی قیماز قیصر کرده اند

گاه خلوت صوفیان وقت با موی چو شیر

ورد خود ذکر برنج و شیر و شکر کرده اند

(سنایی)

تفاوت در طرز تلقی از شریعت و کیفیت

برخورد با ایدئولوژی از مصیبت های

گریبان گیر دیگری است که در گمراهی و

ضلالت دسته ی عظیمی از عامه، نقش داشته

است. بی گمان تراحم برداشت از شریعت،

اتخاذ ایدئولوژی های مطابق ذوق و شوق

شخصی و برداشت های ناروا و ناپخته چون

«لو ظهرت الحقایق لبطلت الشرایع» از

بزرگ ترین آسیب های وارد شده بر پیکره ی

دین، بود چرا که افراط در تأویل گری در

دین، حاکی از تزلزل اندیشه های دینی آنان و

بهترین دست آویز مردم در عدول از

هنجارهای شریعت بود و چه بسا سبب از بین

رفتن قباحت بسیاری از گناهان شرع می شد.

در میان چنین منجلایی که بر پیکره ی

جماعت صوفیان نشست، در نیمه ی دوم قرن

سوم در نیشابور (خراسان) گروهی وارسته و

دردمند، جوشان و نیلوفر وار، خود را از

عمق مرداب آفات به سطح صداقت عرفانی

رساندند و پایه های نهضتی اصلاح طلب را

بنیان نهادند که به دلیل اتخاذ روش خویش،

ملاطیه نامیده شدند. «پایه گذاران این فرقه

در قرن سوم، مردانی راستگو و صدیق

بودند؛ و اساساً قرن سوم در تاریخ تصوف

اسلامی، عصر ورع و تقوا و پارسایی حقیقی، به شمار می‌رفته است؛ بنابراین زهد رایج در میان جوامع آن عصر، دست مایه‌ی ملامتیان گردید؛ طبقه و مسلکی که تا انتها عملی است تا نظری.^{۱۲}

ملامتیه که پرچم اعتراض خویش را بر ضد صوفی نمایان عوام فریب و ایجاد آفات گسترده‌ی آنان برافراشته بودند، توجه و اقبال خلق را زهر هلاهل پنداشتند و بنای کار خود را بر تخریب باورها و عقاید عامه بنیان نهادند و کوشیدند تا در طریق زندگی و رفتار اجتماعی برخلاف مردم و دیگر صوفیه گام بردارند. در ملبس شدن به پوشش، تلاش می‌کردند، مورد نفرت و اهانت مردم قرار بگیرند. تظاهر به ترک اصول عبادی و ترک تقوا را در نظر خلق، وجهی همت خویش قرار می‌دادند اما در سر و خفا همواره در فکر خالق خود بودند. چنان که حمدون قصار، پیش روی این طایفه، می‌گوید: «باید که علم خدای بر تو نیکوتر از علم خلق بر تو باشد؛ یعنی در خلأ با حق بهتر از آن باشی که در ملأ با خلق و حجاب تو از خلق مشغولی درون توست با خلق.»^{۱۳}

آنان حتی از نگارش اصول عملی خویش پرهیز می‌کردند؛ چرا که نوشتن هر اثری را نوعی عجب و ریا می‌شمرده‌اند. با این حال در آثار بسیاری از عرفای بزرگ، از جمله؛ فتوحات مکیه‌ی ابن عربی، اللمع طوسی، التعرف لمذهب تصوف مستملی بخاری، قوت القلوب مکی، رساله‌ی قشیریه، عوارف المعارف سهروردی و کشف المحجوب هجویری به برخی از اصول اعتقادی آن‌ها اشاره شده است.

ابن عربی آنان را در بلندترین درجات سلوک و در اعلا مرتبه‌ی اهل خدا می‌دانست و صوفی ملامتی را کامل‌ترین اهل طریقت. ملامتیه مردانی بودند که از لحاظ فرائض دینی و یا حالات دیگر شناخته نمی‌شدند و غیر از نافله و راتبه‌های نماز چیزی در نماز

اضافه نمی‌کردند و واجبات شرعی را با آنان در مساجد انجام می‌دادند. هرگز در کنج مساجد عزلت نمی‌کردند، با فقرای نشستند و با همسایگان مراده می‌کردند تا در بین مردم شناخته نشوند. نیاز بیوه زنان را برآورده می‌ساختند و با یتیم هم بازی می‌شدند و مزاح می‌کردند ولی در بین این‌ها تنها سخن حق را بیان می‌کردند.^{۱۴}

بسیاری از محققان از جمله عقیفی، فتیان را بیان‌گذاران بنای ملامتیه می‌دانند. آنان سرزنش نفس و در معرض اتهام قرار دادن خویش را برای محو آثار ریا سرلوحه‌ی کار خود قرار می‌دادند و از هر کس که به دیده‌ی احترام به آنان می‌نگریست، دوری می‌جستند. از حضور در مراسم سماع نیز دوری می‌کردند؛ چرا که می‌ترسیدند در اثر آن احوال و اسرار، مکتومشان فاش گردد. با این همه، گسترش آوازه‌ی اعمال و عقاید ملامتیه نوعی کنج‌کاوی عمومی در میان طبقات مختلف جامعه به وجود آورد تا هر چه بیش‌تر با این قشر آشنا شوند اما آنان می‌کوشیدند تا در معرض شناخت مردم قرار نگیرند و با لایبالی‌گری و بی‌قیدی خود را از دسترس شناخت مردم دور نگه دارند. هجویری در این باره آورده: «گروهی قصد صحبت اینان کنند و ایشان به خلق و کرم، وی را مدهانت همی‌کنند و به حکم مسامحت با وی زندگانی می‌گذرانند از آن چه اندر دل‌های ایشان از حدیث حق، هیچ چیز نباشد و بر تن‌های ایشان از مجاهدت طلب طریقت هیچ نه؛ و خواهند تا خلق مر ایشان را حرمت دارند. چنان که محققان را از ایشان بشکوهند، چنان که از خواص خداوند - عز و جل - و به صحبت ایشان، آن خواهند که آفات خود را در صلاح ایشان پنهان کنند.»^{۱۵} چنان که از گفته‌های هجویری بر می‌آید، ملامتیه از پوشیدن خرقة نیز دوری می‌جستند؛ چون اساس فکر آنان مبتنی است بر آن که «اولیای خدا ممکن‌اند در اوباش و

حتی یک انسان عادی مثل خضر هم باشد که برای پیغمبری چون موسی جنبه‌ی رهبری پیدا کند و به قول سعدی:

به عین عجب و تکبر نگه به خلق مکن

که دوستان خدا ممکن‌اند در اوباش

لذا لباس عیاران و شاطران را بر خرقة‌ی

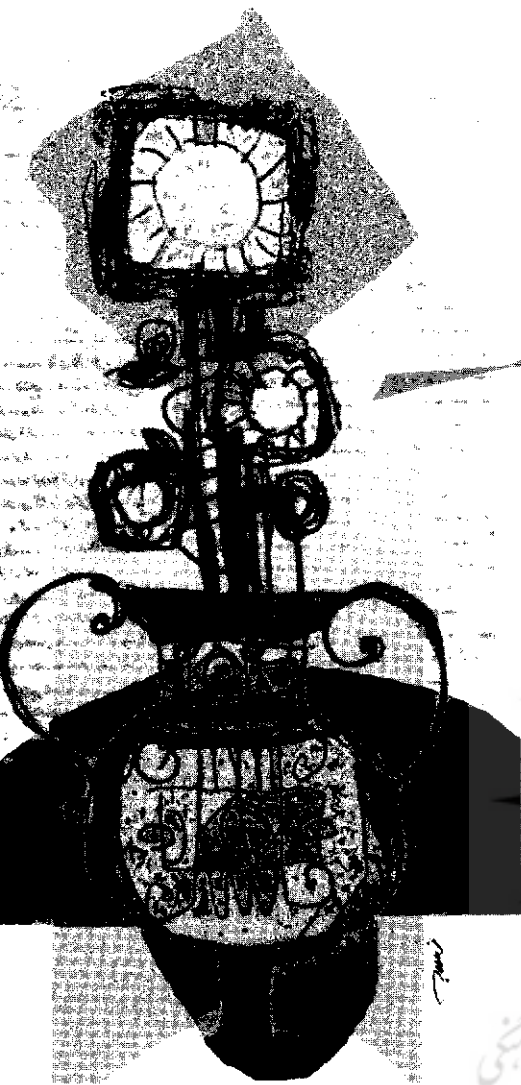
صوفیانه، ترجیح می‌دادند.^{۱۶}

«بر این اساس، تشکیک ملامتیه بر

خلوص نیت، استوار بوده است و این که مردم از اسم ملامتیه مفهوم دیگری درک کرده‌اند، به علت سوء تعبیر از اصول ملامتی و برخی عملکردهای ناشیانه و زشت توسط ملامتیه‌ی متأخر است به گونه‌ای که این سوء تعبیرها در نزد عوام منجر شد تا این اسم، مقرون با بی‌توجهی به امور دینی در عبادات و مفهوم افتخار به معاصی در نظر گرفته شود.»^{۱۷}

آفات تربیتی و دینی بر ساخته‌ی نهضت ملامتیه؛

هم چنان که گفته شد، هدف ملامتیه در واقع اصلاح در تصوف و کوششی برای پیراستن از قیود و ظواهر آن، در بین عوام و اهل بازار بود و چون فتوت نیز تا حدی بر اصل اخلاص در عمل و اجتناب از ریا مبتنی بود، طریقه‌ی اهل ملامت به سنت‌های اهل فتوت به هم درآمیخت، اما هم طریقه‌ی آن‌ها و هم طریقه‌ی اهل فتوت اندک اندک شکل و قالب معین گرفت و لباس و شکل و آداب و رسوم به آن افزوده شد و این مقدمه‌ی ایستایی و انحراف ملامتیه - که اساس کار آنان بر عدم پیروی قالبی و آزادی اندیشه بود - گردید. در کنار این افراط در لزوم پرهیز از ریا گاه اهل ملامت، را آن چنان از ظاهر شریعت دور می‌کرد، حتی در برخی از موارد موجب می‌شد، احوال شیوخ ملامتیه را با احوال عقلاء المجانین قابل التباس بدانند. بنابراین ملامت و ملامتیه، چیزی از نوع اباحیه شد و تنها نشانه‌هایی که از ملامتیه باقی ماند،



خاطره‌ی احترام‌آمیز و حسن‌تکریم، نسبت به اصول قدیم آن‌ها از جمله سبک صوفیه و مشایخی چون ابن عربی و سهروردی بود.^{۱۸} از دیگر مضمرات اندیشه‌ها و اعمال این فرقه، ایجاد نظریه‌ی اقطاب بود. از آن جا که اساس فکر این فرقه مبتنی بود بر این که «اولیای خدا ممکن‌اند در اوباش»؛ و حتی یک انسان عادی مثل خضر هم باشد که برای پیغمبری چون موسی جنبه رهبری پیدا کند، موجبات پیدایش و رواج نظریه‌ی رجال و مراتب ابدال و اوتاد گردید، به گونه‌ای که بعدها کسانی پیدا شدند که مدعی آن مراتب شدند و سراسر دنیای تصوف پر شد از کسانی که خود را قطب و غوث می‌دانستند.^{۱۹} بنابراین آن‌گاه که زهد عاری از شایبه و ریای ملامتیان - بعد از حمدون قصار (وفات ۲۷۱ ه. ق) و ابو عثمان حصیری (وفات ۲۹۸) - به طاق نسیان سپرده شد، ملامتیه عنوانی گردید، برای یک عده از صوفیان دروغین یا ملامتیان دروغ‌زن که بی‌اعتنایی به رد خلق یا قبول عامه را بهانه‌ای برای عدول از حدود شریعت قرار می‌دادند. پی‌گیری چنین تفکری منجر به شکل‌گیری بزرگ‌ترین و جامع‌ترین آفت تاریخ تصوف گردید و آن ایجاد فرقه‌ی قلندریه بود؛ فرقه‌ای که آثار تخریبی بسیار عمیقی بر پیکره‌ی صوفیه نهاد.

قلندریه

وقت آن شیرین قلندر خوش که در اطوار سیر
ذکر و تسبیح ملک در حلقه‌ی زنار داشت
(حافظ)

در اصل «قلندر به عارف شوریده‌حالی گفته می‌شود که جان را به عشق داده و از خانمان بریده، پا در رکاب سفر نهاده و همه

جا جز حق چیزی نمی‌بیند. شوریده‌ای که به این حال و مرتبه رسد به مقام «بابا» می‌رسد. عاشقانی که با لقب «بابا» در تاریخ تصوف یاد شده‌اند، بیش‌تر کسانی هستند که به صفاتی چون مجنون، عقلاء المجانین، ظرفا و خلیفگان انبیا و... مشهورند. مولوی لقب «بابا» را به «آدم ابوالبشر» داده است و با استناد به سوره‌ی اعراف آیه‌ی (۲۷) بیان داشته:

مادر و بابای ما را آن حسود
تاج و پیرایه به چالاک‌ی ربود
این چنین تلبیس با بابات کرد
آدمی را این سیه رخ مات کرد^{۲۰}

قلندریان در واقع جماعتی از صوفیان ملامتی بودند که در قرن هفتم در خراسان و هند و حتی شام و برخی بلاد دیگر شهرت و فعالیت داشته‌اند. آنان غالباً «چهار ضرب» می‌کردند؛ یعنی موی ریش و سبیل و سر و صورت را می‌تراشیدند و دل‌قی از پشم سبز بر تن می‌کردند. «اینان شهر به شهر و دیار به دیار را در می‌نوردیدند و در میان مردم معرکه می‌گرفتند و عقاید خود را تبلیغ می‌کردند. اینان به شاهد بازی، باده‌گساری و استعمال بنگ و حشیش زبان‌زور بودند.»^{۲۱}

افراط در تخریب ظواهر و انجام اعمال خلاف عرف و شرع ملامتیه که به جهت تخطئه ریاکاری‌های صوفی نمایان انجام می‌شد، منجر به ایجاد تشکلی مخرب و منحرف بنام قلندریه گردید.

با دامنه دار شدن عقاید این فرقه و اعتقادی که مردم به این طایفه پیدا کردند، انحرافات جبران‌ناپذیری چون حساسیت -

زدایی دینی، مسامحه در امور دین و دنیا، بی‌باکی در استعمال مواد مخدر و... در اجتماع اسلامی ریشه دوانید. برای نشان دادن این انحرافات و آفات به بیان تفکرات و عقاید دو فرقه از ده‌ها فرقه‌ی قلندریه اکتفا می‌کنیم:

۱- جلالیه: «پیروان این فرقه اگر چه خود را شیعه می‌دانستند و به سب و لعن خلفای ثلاثه می‌پرداختند چندان پای بند به آداب شریعت نبوده‌اند. مسکرات فراوان می‌خورند و سالی یک بار گدایی می‌کردند.

جمع مال و زن گرفتن را حرام می‌دانستند.»^{۲۲}

۲- مداریه: «این فرقه هم چون سناسیان، ژولیده موبودند و همواره خاکستر

بر بدن مالیده و در اجتماع ظاهر می شده‌اند و زنجیر در سر و گردن خود می پیچیدند و علم سیاه و عمامه‌ی سیاه با خود داشتند. نماز نمی خواندند و روزه نمی گرفتند و پیوسته در کنار آتش نشسته و بنگ می خوردند و هنگام ستایش قوم خود، اغلب میزان بنگ خوردن و چرس کشیدن را دست آویز ستایش قرار می دادند که فلان پیر یا فلان مدار دو سیر یا سه سیر بنگ می خورد.

نتیجه گیری:

عرفان و تصوف به عنوان یک مشرب فکری هم چون دیگر مشارب فکری انسان، همواره در معرض دخل و تصرف های فکری و عملی بسیاری قرار گرفته است. با دور شدن تدریجی سالکان و مدعیان تصوف از اصول بنیادین این نهضت، مرید پروری و خانقاه مدارای مشایخ صوفی، دست آویز قرار

دادن اندیشه های

والای آن برای بازار گرمی و

کسب توجه و اقبال مردم و پذیرش

مسامحه آمیز طالبان منجر به خیزش نهضتی

اصلاح طلب، به نام ملائیه گردید؛ نهضتی

که قصد آن پیرایش آفات دامن گیر از پیکره ی

تصوف بود. اما این نهضت انقلابی نیز - بعد

از درگذشت بنیان گذاران خویش - در سیر

حرکت خویش به منجلابی دیگر درافتاد و آن

تخریب آداب دینی و اعتقادی مردم و دست

آویز قرار دادن اندیشه های خویش در جهت

عدول از قوانین شریعت و پای بندی به قواعد

دینی بود. در کنار این ها افراط در دوری از

تظاهر و اجتناب از شهرت، منجر به تشکیل

نهضت دیگری به نام قلندریه با فرقه های

متنوع و مختلف گشت. فرقه هایی که در کنار

بی قیدی به قوانین شریعت و اعتقادات مذهبی

موجب

دین گریزی مردم

را نیز فراهم آورد.

در نهایت اگر چه

ملائیه با آسیب شناسی خویش

در برابر آفات برخاسته از میان

صوفیه قیام کرده، خود نیز چندان موفق

عمل نکرد و - جز در اوآن کار - در مابقی

سیر خویش، در میان آفات برساخته ی

خویش استحاله گشت و با فرقه فرقه گشتن،

نه تنها خود، بلکه عالم عرفان را به نوعی

پلورالیسم اعتقادی دچار ساخت.

پانویس:

- ۱- ر. ک: دموکراسی قدسی، علی اکبر رشاد، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۷
- ۲- ر. ک: ارزش میراث صوفیه، پیشین، صص ۳۳-۳۴
- ۳- رساله ی قشیری، ابوالقاسم قشیری، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ششم، ۱۳۷۹، مقدمه ی مصنف
- ۴- کشف المحجوب، علی بن عثمان هجویری، تصحیح ژوکوفسکی، انتشارات طهوری، چاپ ششم، ۱۳۷۸، صص ۴۰
- ۵- تبصرة العوام، سید مرتضی داعی حسنی، تصحیح عباس اقبال، تهران، ۱۳۱۳، صص ۱۳۲-۱۳۳
- ۶- شرح التعرف لمذهب التصوف، ابو ابراهیم مستملی بخاری، تصحیح محمد روشن، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۶-۱۳۶۳، ربیع اول، صص ۱۰۵
- ۷- ارزش میراث صوفیه، ص

منابع و مأخذ:

- ۱- ابن دایه حسنی، سید مرتضی، تبصرة العوام فی معرفة الامان، تصحیح عباس اقبال، تهران، ۱۳۱۳
- ۲- انصاری، قاسم، مبانی عرفان و تصوف، انتشارات طهوری، چاپ دوم، ۱۳۷۵
- ۳- رامپوری، غیاث الدین، غیاث اللغات، انتشارات امیر کبیر، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۵
- ۴- رشاد، علی اکبر، دموکراسی قدسی، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۷
- ۵- زرین کوب، عبدالحمین، ارزش میراث صوفیه، انتشارات امیر کبیر، چاپ دهم، ۱۳۸۰.
- ۶- زرین کوب، عبدالحمین، جستجو در تصوف، انتشارات امیر کبیر، چاپ ششم، ۱۳۷۹
- ۷- عقیفی، ابوالعلا، ملائیه صوفیه و تصوف، نصرت الله فروهر، انتشارات الهام، چاپ اول، ۱۳۷۶
- ۸- قشیری، ابوالقاسم، رساله ی قشیری، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ششم، ۱۳۷۹
- ۹- مستملی بخاری، ابو ابراهیم، شرح التعرف لمذهب اهل تصوف، تصحیح محمد روشن، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۳-۱۳۶۶
- ۱۰- میر عابدینی، مهران، آیین قلندری، انتشارات فراوان، چاپ اول، ۱۳۷۴
- ۱۱- هجویری، علی بن عثمان، تصحیح ژوکوفسکی، انتشارات طهوری، چاپ ششم، ۱۳۷۸

- ۱- صوفیه را به سفارت می فرستادند و اعزاز می کردند. (ر. ک: همان)
- ۱۲- ملائیه، صوفیه و تصوف، ابوالعلا عقیفی، ترجمه نصرت الله فروهر، انتشارات الهام، چاپ اول، ۱۳۷۶، صص ۲۶-۲۵
- ۱۳- همان، ۱۲-۱۳
- ۱۴- همان، ۳۴-۳۹
- ۱۵- کشف المحجوب، پیشین، صص ۵۲
- ۱۶- جستجو در تصوف، عبدالحمین زرین کوب، انتشارات امیر کبیر، چاپ ششم، ۱۳۷۹، صص ۳۲۹
- ۱۷- ملائیه، صوفیه و تصوف، پیشین، صص ۲۶-۲۵
- ۱۸- جستجو در تصوف، پیشین، صص ۳۲۶-۳۲۵
- ۱۹- همان، صص ۳۲۹
- ۲۰- آیین قلندری، مهران میر عابدینی، انتشارات فراوان، چاپ اول، ۱۳۷۴، صص ۱۱
- ۲۱- ارزش میراث صوفیه، صص ۸۶
- ۲۲- همان، صص ۶۱